

## ایرانشناسی در لهستان



نوشته آناکراسنولسکا  
ترجمه حسین معصومی همدانی

مجله مطالعات ایرانی که در آمریکا منتشر می‌شود. شماره‌های ۲ تا ۴ از سال بیستم (۱۹۸۷) خود را که در یک مجلد منتشر شده به ایران‌شناسی در اروپا و ژاپن اختصاص داده است. این مجلد حاوی هفت مقاله به شرح زیر است:

- برنار اورکاد (Bernard Hourcade)، مطالعات ایرانی در فرانسه؛
  - برت گ. فراگنر (Bert G. Fragner)، مطالعات ایرانی در کشورهای آلمانی زبان: جمهوری فدرال آلمان، جمهوری دموکراتیک آلمان، اتریش و سوئیس؛
  - آنجلو پیمونتز (Angelo Piemontese)، مطالعات ایرانی در ایتالیا؛
  - هی سائنه ناکانیچی (Hisae Nakanishi)، مطالعات ایرانی در ژاپن؛
  - ج. ت. پ. د بروین (J.T.P. De Bruijn)، مطالعات ایرانی در هلند؛
  - آناکراسنولسکا (Anna Krasnowolska)، مطالعات ایرانی در لهستان؛
  - موریل اتکین (Mauriel Atkin)، مطالعات ایرانی در شوروی.
- هر مقاله حاوی تاریخچه ایران‌شناسی در آن کشور یا کشورها، وضع

اتحاد ایشان بر ضد دولت عثمانی هیچ‌گاه فعلیت نیافت، اما روابط میان دو دولت همواره بر محور این مسأله می‌چرخید و در این زمینه هیأتها و اسناد و هدایایی میان ایشان رد و بدل می‌شد. نخستین هیأتی که از ایران به دربار پادشاه لهستان رفت هیأت اعزامی اوزون حسن آق قویونلو در ۱۴۷۴ میلادی / ۸۷۹ ه.ق. بود. در قرن شانزدهم تماسها چند بار از سر گرفته شد اما این تماسها در قرن هفدهم، که برخورد نظامی هر دو کشور با امپراتوری عثمانی بسیار جدی شده بود، از همیشه گسترده‌تر بود. مجموعه‌ای از اسناد ایرانی هنوز در بایگانیهای لهستان نگهداری می‌شود. افول دولت صفوی، و تقسیم لهستان در میان قدرتهای همسایه که نیم قرن پس از آن رخ داد، به تماسهای دو دولت پایان داد.

تجارت میان ایران و لهستان در سراسر قرن هفدهم به صورتی گسترده و منظم برقرار بود. مفهومی که به «سرمتمی نژادی» (Sarmatism)<sup>۳</sup> معروف است، و از قرن شانزدهم ایدئولوژی طبقه حاکم اشرافی لهستان بوده است، در شکل دادن به نظر لهستانیها نسبت به شرق سهم خاصی داشته است. اشراف لهستانی که خود را از نژاد قوم باستانی سرمتمی می‌دانستند، در قرن هفدهم به جستجوی ریشه‌های شرقی خود برخاستند. از یک جهت اعتقاد به «سرمتمی نژاد» بودن لهستانیها با اعتقاد تعصب آمیز به مذهب کاتولیک و دشمنی با نهضت اصلاح دین رابطه داشت، که عداوت با اسلام و اعتقاد به اینکه لهستان سنگر مسیحیت است جنبه‌ای از

۱. نخستین منابع آشنایی لهستانیها با ایران لهستان، در نتیجه اتحاد بالیتوانی در اواخر قرن چهاردهم میلادی، تقریباً ۴۰۰ سال با دولتهای اسلامی اردوی زرین و خان نشین کریمه، و مهمتر از همه ترکیه عثمانی، همسایه بود. گرچه روابط لهستان با همسایگانش در سمت شرق و جنوب شرقی غالباً خصمانه بود، با این حال با این کشورها ارتباطات دیپلماتیک و اقتصادی هم داشت و ایالات شرقی لهستان سرزمین همزیستی و تأثیر متقابل فرهنگی بود. اقلیتهای شرقی که در درون مرزهای لهستان به سر می‌بردند - ارمنیها، تاتارها، قرائیم<sup>۲</sup> - میانجی میان قلمروهای مسیحی و مسلمان بودند. بدین طریق، لهستان در این دوره ارتباط نسبتاً نزدیکی با جهان اسلام داشت. توجه لهستان، از لحاظ عملی و نظری، در این زمان معطوف به امپراتوری عثمانی بود و این امر، در این دوران که دولت عثمانی بر سراسر خاور نزدیک سیطره داشت، برای این کشور و نیز برای کشورهای اروپایی دیگر، طبیعی بود. بنابراین، بیشتر ارتباطات لهستان با ایران در چهارچوب روابط آن با ترکیه قرار می‌گرفت، و به عبارت دیگر، امپراتوری عثمانی واسطه انتقال فرهنگ ایرانی به لهستان بود.

در خلال قرنهای پانزدهم تا هجدهم لهستان در سه زمینه تجارت و دیپلماسی و اعزام هیأتهای مذهبی با ایران رابطه داشت. ایران و لهستان، که هر دو همسایه مشترک و خطرناکی چون ترکیه عثمانی داشتند، در واقع متحد یکدیگر محسوب می‌شدند و هر چند

ایران وارد شده بود، تولید می‌شد. از آن جمله بود سلاح و زره، خیمه، قالیچه، پرچم، و گاهی هم نسخه‌های خطی و مجموعه‌های مینیاتور.

بدین طریق بسیاری از خانواده‌های اشرافی صاحب مجموعه‌هایی از اشیاء شدند که منشأ ایرانی داشتند. امروزه، بر اثر جنگها و آشوبهای فراوان، بسیاری از این مجموعه‌ها از بین رفته است، با این حال بعضی از آنها هنوز در موزه‌های لهستان و کشورهای دیگر موجود است، مثل قالیچه‌های خانواده سانگوشکو (Sanguszko) در موزه متروپولیتن نیویورک، بعضی هم هنوز در دست اشخاص است، که نمونه آن موزه کوچک فرشهای شرقی خانم کولزیکا (kulzycka) در زاکوپان (Zakopan) است.

وجه دیگر روابط ایران و لهستان فعالیت‌های مذهبی بود. هیأت‌های تبلیغی کرملی و یسوعی که در قرن هفدهم در ایران فعالیت می‌کردند تحت حمایت خاص پادشاهان لهستان بودند و از عطایای ایشان برخوردار می‌شدند. با این حال، گرچه در این دوران کشیشان لهستانی بسیاری به ایران سفر کردند، فعالیت آنها تأثیر چندانی بر آشنایی هموطنانشان با آن کشور نداشت. سرشناس‌ترین نماینده مبلغان مذهبی لهستانی در ایران کروسینسکی است. گزارش او از وقایع فتنه افغان در ۱۷۲۲ که خود شاهد آن بود، بلافاصله از زبان لاتینی به زبانهای مهم اروپایی و ترکی ترجمه شد، اما جالب این است که هیچ‌گاه به حاشیه:

1) Norman Davies, *God's Playground: A History of Poland* (2 Vols.), New York, Columbia University Press, 1982.

۲) قرائیم یک فرقه ۱۲۰۰ ساله یهودی است که سنن تلمودی و متأخر بر تورات را به عنوان منبع احکام شریعت الهی نمی‌شناسد. قرائیم که اصلشان از ایران و عراق است، به تدریج در خاورمیانه و شبه‌جزیره بالکان پراکنده شدند. سقوط امپراتوری بیزانس باعث شد که مراکز زندگی این مردم به شبه‌جزیره کریمه و لیتوانی و لهستان انتقال یابد. بازوالر امپراتوری عثمانی، جوامع قرائیمی اروپا برتری یافتند.

۳) سرمیتها (Sauromatians) یک قوم بیابانگرد ایرانی‌اند که از زمان هردت شناخته بوده‌اند. این قوم در قرون نخستین مسیحی در استیهای اروپای شرقی و مرکزی زندگی می‌کرد. احتمالاً دو اثر زیر در پدیدآمدن این فکر که سرمیتها اجداد اشراف لهستان‌اند، تأثیر داشته است:

Maciej Miechowita, *Traktat o dwóch Sarmauyach*

(رساله‌ای درباره دو سرمیتی)، که در ۱۵۱۷ نوشته شده؛ و

A. Gwagnin, *Sarmatiae Europaeae descriptio*

(وصف سرمیت‌های اروپا)، که در ۱۵۷۸ نوشته شده است.

4) Janus Tazbir, *Kultura szlachecka w Polsce. Rozkwit, upadek, relikt* (Warszowa, 1983)

(فرهنگ اشرافی در لهستان: اوج و زوال و بازمانده‌های آن).

فعلی شاخه‌های مختلف ایران‌شناسی و یک کتابشناسی منتخب از آثار راجع به ایران است.

چنانکه در مقاله «ایران‌شناسی در لهستان» می‌بینید، نویسندگان غالباً سعی کرده‌اند به ایران‌شناسی به عنوان یک جریان فرهنگی و از دیدگاه علایق تاریخی و فرهنگ خود نظر کنند، و ارتباط آن را با تحولات فرهنگی و تاریخی هر کشور نشان دهند.

در ترجمه این مقاله، برای آنکه مضمون اصلی آن قربانی اطلاعات جزئی نشود، بخش مربوط به کتابشناسی، که بیش از نیمی از اصل مقاله است حذف شده، و در متن مقاله هم هر جا که ارجاعی به این کتابشناسی بود یا مطلب بیش از اندازه تخصصی می‌شد، بی‌آنکه به اصل مطلب لطمه‌ای وارد شود حذف یا مختصر شده است.

خوانندگانی که طالب متن کامل مقاله یا اطلاع بر نام و نشان نوشته‌های لهستانیها درباره ایران باشند، می‌توانند به مأخذ اصلی که مشخصات آن چنین است رجوع کنند:

*Iranian Studies* (The Journal of the Society for Iranian Studies), Vol. XX, No. 2-4. (Iranian Studies in Europe and Japan, ed. by Rudi Mathee and Nikki Keddie), USA, 1987.

آن بود، و از سوی دیگر، «سرمیتی نژادان» لهستان، به دلیل اینکه خود را از نژاد شرقی می‌پنداشتند، نسبت به اروپای غربی نظر بسیار انتقادآمیزی داشتند. بدین طریق، مجموعه‌ای از قواعد ذوقی که با آداب خاصی همراه بود پدید آمد و این قواعد و آداب صفت «سرمیتی نژادان» اصیل شمرده شد. لهستانیهای قرن هفدهم که به فرهنگ اسلامی به خودی خود علاقه چندانی نداشتند، شیفته ذوق هنری آن بودند و سعی در تشبیه به آن داشتند. از اواخر قرن شانزدهم مد از شرق به لهستان وارد می‌شد نه از غرب، لباس اشراف لهستانی به پوشاک درباریان عثمانی یا صفوی بسیار نزدیک بود، و لهستانیها آگاه بودند که این الگوهای ذوقی محبوبشان از ایران سرچشمه می‌گیرد نه از ترکیه. بدین طریق منسوجات، لباس مردانه، سلاح، زره، زین و یراق، و بسیاری از اشیاء مفید و تزئینی دیگر، مثل قالیچه‌های ایرانی معروف به «لهستانی»، به مقدار زیاد از ایران وارد می‌شد و حتی گاهی تولید آنها به مراکز صنایع دستی ایران - اصفهان و تبریز و کاشان - سفارش داده می‌شد.

عمده تجارت با ایران از قدیم در دست ارمنیهای لو (Lvov) و دیگر شهرهای جنوب شرقی لهستان بود، که کمی فارسی می‌دانستند و گاهی مترجم و دیپلمات هم بودند یا به عنوان فرستاده مخصوص شاه لهستان به دربار ایران اعزام می‌شدند. در کارگاههای آزامنه در بسیاری از شهرهای شرق لهستان اجناس بسیاری به تقلید از نمونه‌های شرقی، و غالباً با مواد خامی که از

لهستانی ترجمه نشد.

وجود رابطه متقابل میان این دو پدیده تردیدی نیست، زیرا شاعران رمانتیک لهستان سخت تحت تأثیر ادیان و فلسفه و شعر شرق قرار داشتند. در ۱۸۳۲ دانشگاه ویلنا بسته شد، نخبگان روشنفکران جوان آن، به سبب فعالیتهای میهن پرستانه شان، یا به زندان افتادند یا به سیبری تبعید یا به بخشهای مختلف روسیه نفی بلد شدند. شمار بسیار زیادی از این رمانتیکهای تبعیدی در مدت اقامت اجباری خود در روسیه به مطالعات منظم شرقی، در دو دانشگاه غازان و پترزبورگ که در این موضوع تخصص داشتند، پرداختند. برخی از ایشان، مثل سکوسکی (Sekowski) و ویرنی کوسکی (Wiernikowski) پس از آن به تدریس زبانها و ادبیات شرقی در روسیه پرداختند و بعضی دیگر مثل خودزکو (Chodzko) و زابا (Zaba) و پیتراشوسکی (Pietraszewski) به خدمت ادارات خارجه و جاسوسی روسیه درآمدند و با استفاده از این فرصت به شرق سفر کردند. گروهی از محققان شرق شناس لهستان، و از جمله برخی که فعالیت خود را در روسیه آغاز کرده بودند، بعدها در غرب به تحقیق پرداختند و آثار خود را به زبانهای غربی منتشر کردند: کازیمیرسکی (Kazimirski) و خودزکو در فرانسه و پیتراشوسکی در آلمان. با این حال، محققان مهاجر آثاری نیز به زبان لهستانی داشتند که بیشتر آثار مقدماتی و ترجمه بود.

پس از جنگ اول جهانی لهستان دوباره به عنوان یک کشور مستقل رسمیت یافت. دانشگاههای آن احیا شد و کوششهایی به عمل آمد تا زندگی متعارف علمی در کشور پا بگیرد. در سه دانشگاه از پنج دانشگاه کشور بخشهای مطالعات شرقی برپا شد: در کراکو در ۱۹۱۹، در لودو در ۱۹۲۴ و در ورشو در ۱۹۳۲. گذشته از این، در دانشگاه ویلنا یک برنامه پژوهشی در فرهنگهای شرقی اجرا می شد و در مدرسه مطالعات شرقی آن زبانهای شرقی تدریس می گشت. در این دوره انجمن شرق شناسی لهستان تأسیس شد و چند نشریه که به مطالعات شرقی اختصاص داشت در لودو و ورشو و کراکو منتشر شد. در همان زمان، نخبگان فکری اقلیتهای شرقی لهستان، که در عین کمی عده بسیار پرتحرک بودند و در بخشهای شرقی لهستان اقامت داشتند، در جستجوی هویت خود به تحقیقات همه جانبه ای در فرهنگهای شرقی و اسلام پرداختند و نتایج آن را در دو نشریه خود منتشر ساختند.

در این دوران تحقیقات ایرانی به صورت جداگانه در لهستان وجود نداشت، بلکه یا جزو مطالعات اسلامی بود، که در آن توجه به زبانهای ترکی و عربی معطوف بود و فارسی جزء کم اهمیت تری محسوب می شد، و یا جزء هندشناسی، که در آن زبانها و دینهای قدیمی ایران هم به قصد تطبیق و تکمیل بحث

از قرن پانزدهم مقامی به نام مترجم السنه شرقی در دربار لهستان وجود داشت. این مترجمان یا شهروندان لهستانی بودند که اصل و نسب شرقی داشتند یا از اقوام لهستانی و عمدتاً از خانواده های پروتستان بودند. از اواسط قرن پانزدهم شاهان لهستان به جوانانی که در استانبول به تحصیل زبان ترکی مشغول بودند کمک هزینه تحصیلی می دادند. قرار بر این بود که این جوانان فارسی و عربی هم فرا بگیرند، اما ظاهراً آشنایی آنها با این دو زبان به پاره ای لغات فارسی و عربی که به ترکی راه یافته بود محدود می شد. در میان مترجمان سلطنتی آنهایی که می توانستند فارسی بخوانند معدود بودند و ترجمه های بازمانده ایشان از اسناد فارسی گواه بر نقص آشنایی آنها با آن زبان است.

در اواسط قرن هفدهم یک فرانسوی به نام ف. دومسین (F. de Mesgnien)، به لهستانی مینسکی (Meninski)، که جزء کارگزاران دیپلوماتیک پادشاه لهستان بود پیشنهاد کرد که یک مدرسه السنه شرقیه در ورشو برپا شود. قرار بود در این مدرسه فارسی نیز در کنار ترکی و عربی و ارمنی و یونانی جدید و نیز بعضی موضوعات جنبی مانند اصول دین اسلام، تدریس شود. اما طرح مینسکی تا اواخر قرن هجدهم به مرحله اجرا در نیامد، و آن وقتی بود که یک مدرسه لهستانی السنه شرقیه در استانبول تأسیس شد. اما چیزی نگذشت که استقلال لهستان از میان رفت و آن مدرسه هم بسته شد.

## ۲. پیدایش تحقیقات جدید ایرانی در لهستان

در قرن نوزدهم تحقیقات شرقی در سراسر اروپا دستخوش تحولات عمیقی شد، اما لهستانیها که از استقلال محروم و از لحاظ زندگی فرهنگی محدود شده بودند، چندان نمی توانستند در این جریان مشارکت داشته باشند. کسانی هم که در تحول مطالعات شرقی سهمی داشتند همه در بیرون لهستان زندگی می کردند و آثار خود را نیز در همانجا منتشر می ساختند و بنابراین خوانندگان لهستانی از آثار ایشان تقریباً بی خبر بودند. از چهار دانشگاهی که در ابتدای این قرن وجود داشت فقط در دانشگاه کراکو یک کرسی مطالعات شرقی برپا بود که در آنجا زبانهای شرقی، و از جمله فارسی، به مدت کوتاهی تدریس می شد.

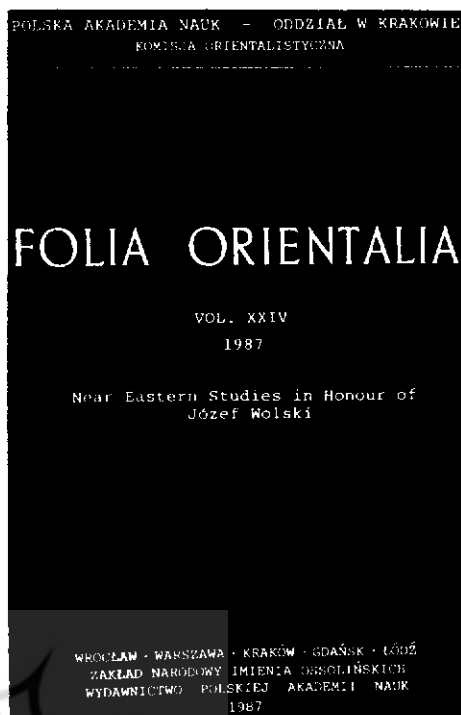
با این حال، در نخستین دهه های قرن نوزدهم، ویلنا (Wilna) پایتخت لیتونی که در ملتقای فرهنگها قرار داشت و گروهبایی از اقوام و ادیان گوناگون، و از آن جمله اقلیتهای شرقی، در آن همزیستی داشتند، به صورت مرکز مطالعات نیمه حرفه ای شرقی در آمد. ویلنا پرورشگاه جنبش ادبی رمانتیک لهستان نیز بود و در

از جمله استادان دانشگاه و روشنفکران دیگر، به اردوگاههای کار اجباری یا به اقصی نقاط شوروی تبعید شدند. اما بعد از حمله هیتلر به شوروی در ۱۹۴۱ يك ارتش لهستانی در خاک شوروی تشکیل شد که افرادش این تبعیدها بودند. این ارتش، که بعضی از مردم غیرنظامی هم که از اردوگاهها آزاد شده بودند آن را همراهی می کردند، از طریق ایران و خاورمیانه راه غرب را در پیش گرفت. به این طریق، یکبارہ در ۱۹۴۲ تعداد زیادی لهستانی به ایران وارد شدند. بسیاری از آنها زود ایران را ترك گفتند، اما بعضی هم سالها در آن کشور ماندند. در ۱۹۴۲ انجمنی به نام انجمن لهستانی مطالعات ایرانی در تهران تشکیل شد که چندن از محققان معروف، که بیشترشان استادان دانشگاههای لوو و ویلنا بودند در آن عضویت داشتند. هدف انجمن این بود که لهستانیها را با ایران و ایرانیها را با لهستان آشنا کند. نشریه آن به نام *Études Iranienne* *Studia Iranica*، تحصیلات ایرانی [کذا]، متن مقالات به لهستانی یا خلاصه‌ای به زبان فرانسه) در سه شماره در سالهای ۱۹۴۳ تا ۱۹۴۵ منتشر شد. این نشریه شامل مقالاتی درباره تاریخ و جغرافیا و سیاست و اقتصاد و قوانین ایران و نیز مقالاتی درباره هنر ایرانی و ترجمه اشعار فارسی بود. گذشته از این، انجمن چند جزوه هم منتشر و چند دوره مجالس سخنرانی عمومی دایر کرد. در میان روشنفکران ایرانی هم کسانی با انجمن همکاری و همراهی داشتند که از آن میان نویسنده معروف سعید نفیسی درخور ذکر است.

این تجربه کوتاه دوران جنگ بر مطالعات ایرانی در لهستان پس از جنگ تأثیر آشکار داشت. لهستان در حالی از جنگ بیرون آمد که مرزهای آن به سمت غرب انتقال یافته بود. در نتیجه فقط دو مرکز از مراکز مطالعات شرقی پیش از جنگ توانستند کار خود را از سر بگیرند. کوشش برای تأسیس يك مرکز دیگر در شهر وروسلاو در جنوب شرقی لهستان، تا جای مرکز مطالعات شرقی لوورا بگیرد، سرانجام توفیقی نیافت.

کوالسکی در کراکو و زاجازکووسکی در ورشو درسهایی در زمینه زبان فارسی و ادبیات قدیم ایران می دادند که هنوز در چهارچوب کلی مطالعات اسلامی قرار داشت. استادان هندشناسی که به مسائل ایرانی نیز علاقه داشتند در کراکو فعالیت داشتند. همچنین کوریلویچ (T. Kurylowicz) زبانشناس متخصص در زبانهای هند و اروپایی که شهرت جهانی داشت پژوهشهای خود را که بخشی از آن هم به زبانشناسی ایرانی و مسائل عروضی اختصاص داشت، ادامه می داد.

در اوایل دهه پنجاه ماخالسکی (F. Machalski) عضو پیشین انجمن لهستانی مطالعات ایرانی در تهران، تدریس در کراکو را آغاز کرد. او که نخستین محقق لهستانی بود که فارسی محاوره‌ای



بررسی می شد.

معروفترین نماینده مکتب فقه اللغة سه زبانه اسلامی کوالسکی (T. Kowalski) بود که از ۱۹۱۹ تا زمان مرگ در ۱۹۴۸- با وقفه‌ای در دوران جنگ- استاد فقه اللغة شرقی در دانشگاه کراکو بود. در اواخر کار شاگردش زاجازکووسکی (A. Zajaczkowski) هم، که از ۱۹۳۴ به بعد عهده دار سمت مدیر سمینار ترك شناسی در دانشگاه ورشو بود، به او پیوست. این دو محقق در درجه اول ترك شناس بودند و به فرهنگ ایرانی تنها تا اندازه‌ای و آن هم در چهارچوب وسیع فرهنگ اسلامی توجه داشتند. س. شاپشال هم که رهبر جامعه قرائیم ویلنا و پیش از آن معلم ولیعهد قاجار [محمدعلی میرزا] بود نماینده این گرایش در دانشگاه ویلنا به شمار می رفت. در نتیجه، در دانشگاههای کراکو و ورشو فارسی به صورت يك زبان فرعی اسلامی تدریس می شد و مبنای تدریس آن هم نمونه‌هایی از آثار کلاسیک مثل فردوسی و سعدی و نظامی بود. در همان زمان، هندشناسان و متخصصان زبانهای هند و اروپایی... نیز به زبانهای ایرانی به صورت فرعی توجه داشتند. گذشته از این، در دوران پیش از جنگ پژوهشگران مختلفی نیز به پژوهش در زمینه هنر و تاریخ و دین در ایران پرداختند.

شروع جنگ دوم جهانی وقفه‌ای در این فعالیتها ایجاد کرد. دانشگاهها بسته شد و استادان آنها کشته یا در به در شدند. در همان زمان که بخش عمده کشور به اشغال آلمانیها درآمد، ایالات شرقی لهستان را که دو دانشگاه مهم ویلنا و کراکو نیز در آن قرار داشت روسها ضمیمه خاک خود کردند. برخی از مردم این نواحی،

هنوز هم محسوس است. چون در ورشو مطالعات ایرانی هیچ‌گاه عنوان «فقه‌اللفه» نداشت، امکان ورود به زمینه‌های مختلف فرهنگ ایرانی برای محققان ورشویی بیش از همکاران کراکوییشان فراهم بود.

در اواسط دهه پنجاه نسل جدیدی از محققان متخصص در مطالعات ایرانی در ورشو پدید آمد. نمایندگان این نسل عبارتند از خانم و آقای اسکلادانک (Skladane) و ماژوسکا (B. Majewska)، و بعدها جوزفویچ ژاباک (Z. Jósefowicz Czabak). به گفته ب. اسکلادانک:

تحولات بعدی ایران‌شناسی [در ورشو] در جهت تاریخ ادبیات و تاریخ سیاسی بود، و در هر دو مورد دوران قرون وسطی [= دوران اسلامی] در مرکز توجه قرار داشت. به دلیل فقدان تخصص در فقه‌اللفه، برنامه‌داری که ابتدا رنگ فقه‌اللفه داشت روز بروز بیشتر به سمت تاریخ و مطالعه ساختاری ادبیات، با تأکید بر زمینه اجتماعی، متمایل شد. در حوزه اخیر، مطالعات از رساله‌های مفرد مفصل به سمت اساطیر ایرانی و مردم‌شناسی اجتماعی، با تأکید بر زمینه هندی و منشأ مشترک فرهنگ‌های هندی و ایرانی معطوف شد. [با این حال] هنوز هم دوران اسلامی دامنه پژوهشها و برنامه‌داری را تعیین می‌کند. حتی تحقیق در زمینه اساطیر هم برای آن است که وضع امروزی به کمک شیوه‌هایی که از اسطوره‌شناسی و مردم‌شناسی به عاریت گرفته می‌شود روشن گردد.

در لهستان نشریه ادواری که مختص مطالعات ایرانی باشد وجود ندارد، گرچه چند نشریه هست که به شرق‌شناسی به طور کلی می‌پردازند. *Folia Orientalia* در کراکو و *Rocznik Orientalistyczny* در ورشو، هر دو سالانه‌اند و به زبانهای غربی منتشر می‌شوند، اما فصل‌نامه انجمن شرقی لهستان، به نام *Przegląd Orientalistyczny*، به زبان لهستانی منتشر می‌شود. هیأت شرق‌شناسی آکادمی علوم لهستان در کراکو هم صورت مباحث خود را به صورت سلسله‌ای از کتابها با عنوان *Prace Komisji Orientalistycznej PAN* منتشر می‌کند.

### تاریخ

کتاب کشیش کرو سینسکی درباره تاریخ و زوال دولت صفوی را می‌توان نخستین (و استثنایی‌ترین) جلوه توجه لهستانیها به تاریخ ایران دانست. در سراسر قرن نوزدهم مورخان لهستانی فقط به صورت پراکنده به مسائل ایران می‌پرداختند و هیچ اثر مهمی در این زمینه منتشر نشد. شروع تحقیقات تاریخی در دوران

را در ایران آموخته بود، کار خود را یکسره پژوهشهای ایرانی قرار داد. از برکت کوششهای او، جریان مداوم رهایی مطالعات ایرانی از وابستگی آغاز شد. وجهه نظر ایران‌شناسانه صرف ماخالسکی و سنت زبان‌شناسی هند و ایرانی که در دانشگاه کراکو رونق داشت، هر دو در پیدایش بخش مطالعات ایرانی دانشگاه کراکو به صورت امروزی، که هم شامل زبان‌شناسان است و هم شامل محققان ادبیات، دخالت داشته‌اند. زبان‌شناسان ایرانی امروز عبارتند از: پیسویچ (A. Pisowicz) که در تاریخ آواشناسی فارسی و زبان ارمنی تخصص دارد، و مکارسکا (B. Mekarska) که متخصص زبانهای ایرانی میانه است. محققان هندشناس که هنوز هم به زبانهای ایرانی باستان علاقه دارند عبارتند از یوبوزنیاک و لاکازک (J. Laczak). رزک (J. Reczek) از بخش زبان‌شناسی همگانی هم به تحقیق در زبانهای ایرانی میانه و ادیان ایرانی پیش از اسلام مشغول است.

بقیه محققان بخش ایران‌شناسی دانشگاه کراکو رسماً متخصص ادبیات‌اند، هرچند توجه آنها به مسائلی غیر از فقه‌اللفه، و مثلاً به جنبه‌های گوناگون فرهنگ ایرانی، روز بروز بیشتر و محسوس‌تر است و باعث تغییر برنامه‌داری شده است. ظاهراً اکنون محققان کراکو برچسب پژوهشکده «فقه‌اللفه شرقی» را که از قدیم بر بخش آنها زده می‌شد تا اندازه زیادی به دور انداخته‌اند. در دهه هفتاد، روابط میان ایران و کشورهای شرقی نسبتاً گرم بود و بیشتر محققان و چند تن از دانشجویان مدتی را در دانشگاه‌های مختلف ایران می‌گذراندند. بعضی هم سعادت درک روزهای انقلاب را داشتند.

تحول مطالعات ایرانی در ورشو تا اندازه‌ای با آنچه در کراکو رخ داده است مشابهت دارد، هرچند برخی اختلافها را هم از نظر نباید دور داشت. ایران‌شناسی در ورشو، تا چندین سال پس از جنگ، رسماً به بخش مطالعات ترکی وابسته بود و فارسی در آنجا فقط به عنوان زبان فرعی تدریس می‌شد. اما به دلیل وجود استادان ایرانی و فرصت مسافرت بیشتر، ایران‌شناسان ورشو از همان دهه شصت با زبان و فرهنگ ایرانی تماس زنده‌ای داشتند که محققان کراکو از آن محروم بودند. از سوی دیگر، سنت نیرومند زبان‌شناسی کراکو در ورشو وجود نداشت، و این کمبود

میان دو جنگ در قرن بیستم است، اما دامنه این آثار به تاریخ باستان و باستانشناسی، و بیشتر از لحاظ علاقه آن با تحولات دنیای اسلاو یا اروپای غربی، محدود بود. آثار شایسته ذکر عبارتند از تحقیقات سولیمیرسکی (T. Sulimirski) درباره سکا‌های قدیم و ارتباط‌های آنها با اقوام اسلاو، که در دهه سی در لو و آغاز شد و پس از جنگ هم ادامه یافت، آثاری در زمینه تاریخ و باستان‌شناسی ایران از پرزورسکی (S. Przeworski)، آثار گرانقدر ولسکی (J. Wolski) درباره دولت اشکانی و روابط آن با روم. تحقیقات پروفیسور ولسکی هم پیش از جنگ دوم در لو و آغاز شد و اکنون در بخش تاریخ باستان دانشگاه کراکو ادامه دارد. علاقه ولسکی به هند را چند تن در میان نسل جدید تاریخ‌دانان کراکو ادامه داده‌اند، که از همه مهمتر دابروا (E. Dabrowa) و اخیراً هیپ (K. Hipp) است که باستان‌شناس جوانی است و تحصیلاتی در زمینه فقه‌اللغه ایرانی دارد و متخصص اوایل تاریخ شمال غربی ایران و آسیای صغیر است (او در حال آماده کردن رساله دکتری خود است).

در دانشگاه ورشو محققانی که پیش از همه به تاریخ ایران توجه دارد ب. اسکالدانک و حوزه کار او تاریخ سیاسی و دینی و اقتصادی ایران در دوران اسلامی است. مهمترین اثر او عقاید و جنبش‌های اجتماعی در «دو قرن سکوت»، از نیمه قرن هفتم تا نیمه قرن نهم میلادی است. یکی از مورخان دانشگاه پوزنان به نام هائوزینسکی (J. Hauzinski) به پژوهش در تاریخ فرق اسلامی مشغول است. کار او هم تا اندازه‌ای با ایران ربط می‌یابد.

قلمرو تاریخ و سیاست ایران در دوران اخیر بیشتر جولانگاه روزنامه‌نگاران است تا مورخان. پیش از انقلاب اسلامی ایران گرایش ایشان ستایش از شاه به سبب اصلاحاتش بود، سپس، با پیروزی انقلاب، کم‌کم کتاب‌هایی منتشر شد که در آن از شاه انتقاد می‌شد. معروفترین اثر از نوع اخیر، کتاب شاهنشاه (Szachinszach) اثر کاپوشینسکی (Kapusinski) است که در ۱۹۸۲ از چاپ در آمده و به انگلیسی هم ترجمه شده است. این کتاب با آنکه آشکارا یک اثر تمثیلی درباره اوضاع سیاسی لهستان است، حاوی ملاحظات هوشمندانه فراوان درباره ایران انقلابی نیز هست. اخیراً چند کتاب هم درباره جنگ ایران و عراق منتشر شده است. بعضی نیز از دیدگاهی تخصصی‌تر به تحلیل اوضاع ایران در دوران معاصر پرداخته‌اند، در این میان چند اثر از ماخالسکی است که به دلیل اقامت در دوران جنگ دوم جهانی در ایران شاهد بعضی از تحولات این کشور بوده است. علاقه اصلی او به احزاب سیاسی و ایدئولوژی‌ها و مطبوعات در زمان رضاشاه و در دوران جنگ است. پس از انقلاب اسلامی ایران، چند تن از محققان لهستانی، مانند همکاران خود در نقاط دیگر جهان، سعی

کرده‌اند ریشه‌های انقلاب اسلامی و نیز جنبه‌های مختلف آن را برای خواننده غیرمتخصص توضیح دهند.

موضوعی که محققان لهستانی به بررسی آن بیش از بررسی تاریخ ایران به طور کلی علاقه دارند، تاریخ روابط ایران و لهستان در گذشته است که عمدتاً در چهارچوب روابط گسترده‌تر لهستان و عثمانی به آن توجه می‌شود. به این دلیل چند فصلی درباره این دو موضوع در دو تاریخ جامع روابط لهستان و شرق و نیز در مقالات پرشماری در این موضوع که بیشتر در فصلنامه انجمن شرقی لهستان منتشر شده، دیده می‌شود. یک کتاب مختصر نیز در سال ۱۹۴۲ درباره تاریخ مطالعات ایرانی در لهستان و تاریخ روابط ایران و لهستان از کوزیالکوسکی (S. Koscialkowski) به زبان فرانسه در تهران به چاپ رسیده است. این کتاب شامل اطلاعات جالب توجه فراوانی است، اما چون مواد چاپی لهستانی در آن زمان در اختیار نویسنده نبوده است مطالب او غالباً با اطلاعات کتابشناختی کافی همراه نیست. تاریخ مبلغان کاتولیک لهستانی در ایران نیز از قرن نوزدهم به بعد بررسی شده و در چند نشریه ادواری مذهبی در میان سال‌های ۱۸۶۱ تا ۱۹۳۵ به چاپ رسیده است.

هنر چنانکه گفتیم، در قرون هفدهم و هجدهم هنرهای عملی ایرانی بر ذوق هنری لهستانیها و نیز بر صنایع دستی گوناگون ایشان تأثیری عمیق داشت. این مسأله موضوع تحقیقات نسبتاً پیشرفته‌ای قرار گرفته است که هم بر منابع مکتوب و هم بر مجموعه‌های اشیاء هنری ایرانی مبتنی است. پیش‌تاز تحقیق در این زمینه مانکوسکی (T. Mankowski) بود که در دهه سی پژوهش درباره تأثیر شرق بر هنر و صنایع لهستان، روابط تجاری لهستان با خاورمیانه، و سهم اقلیت‌های شرقی در تحول فرهنگ هنری لهستان را آغاز کرد. در آن زمان او در لو و زندگی می‌کرد و در آن شهر سنت این تماسها هنوز زنده بود و مجموعه‌های بزرگی از اشیاء شرقی وجود داشت. وصف بسیاری از این اشیاء، که اکنون از بین رفته یا در دسترس محققان لهستانی نیست، به برکت تحقیقات مانکوسکی حفظ شده است. بعضی از مقالات

مانکوسکی در خارج از لهستان چاپ شده و بنابراین برای خوانندگان غربی آشناست. مهمترین کتاب او شاید شرق و فرهنگ هنری لهستان باشد که در ۱۹۵۱ پس از مرگ او به صورت ترکیبی از آثار قبلی او منتشر شد. مطالعاتی را که مانکوسکی آغاز کرد پژوهشگران بسیاری پس از جنگ دوم ادامه دادند.

تقریباً همه آثار مربوط به روابط هنری لهستان و ایران به تأثیر هنر ایرانی بر هنر لهستانی می‌پردازند. اما کتابی از شاپسال که در ۱۹۳۴ منتشر شد در این میان استثناست و به بحث درباره تأثیر نقاشیهای مذهبی لهستانی، که از طریق مبلغان کاتولیک اشاعه می‌یافت، بر شمایل‌پردازی مذهبی در ایران اختصاص دارد. چیزی که سخت مورد غفلت قرار گرفته تحقیق در مینیاتورهای ایرانی است که در مجموعه‌های لهستانی موجود است. هر چند گنجینه نسخه‌های خطی فارسی در کتابخانه‌های لهستان نه چندان بزرگ است و نه ارزش فوق‌العاده‌ای دارد، با این حال شامل مینیاتورهای زیبایی است که جز به صورت یک مجموعه کارت پستی و گاه نیز در کتابها منتشر نشده و هیچ‌گاه هم مورد مطالعه منظم قرار نگرفته است.



پروفسور مانکوسکی

### مردم‌شناسی

فنی، که هر چند دامنه‌ی علایقشان وسیع بود اما آمادگی چندانی برای پژوهش مردم‌شناسی نداشتند. نظر ایشان به فرهنگهایی که پیش روی خود می‌دیدند و به توصیف آنها می‌پرداختند رنگ یوزیتویستی شدید داشت، یعنی با جهت‌گیری فنی و اعتقاد به برتری بی‌چون و چرای تمدن غربی بر این فرهنگها همراه بود. این اشخاص به نام پیشرفت در تسخیر آسیای مرکزی به دست روسها، که در ربع چهارم قرن نوزدهم به اوج خود رسید، شرکت جستند، بنابراین کاشفان لهستانی بیشتر به جنبه‌های مادی فرهنگهای محلی، به خصوص به موضوعاتی که ممکن بود در آینده بر سیاست مقامات روسی تأثیر عملی داشته باشد، توجه داشتند. توجه ایشان به نظامهای محلی بازرگانی و حمل و نقل، صنایع سنتی و کشاورزی، معماری، آداب و رسوم، و غالباً کمتر به سازمان اجتماعی و قوانین و عقاید و شعایر دینی معطوف بود. در گزارشهای آنها جزئیات جالب بسیاری دیده می‌شود، اما همه کم‌وبیش سطحی است. در این میان درخور توجه‌ترین و مفیدترین آثار برای ایران‌شناسان عبارت است از شرح سفرهای گرابزوسکی (B. Grabczewski) در آسیای مرکزی و یامیر وکاشغر به قلم خود او به زبان لهستانی، با گزارشهای فراوان به زبان روسی، مطالب جالب بارزوسکی (L. Barszczewski) درباره اقوام منطقه بخارا، که بیشتر به صورت خطی است و از جمله

در قرن نوزدهم، امکان تحقیق محلی در کشورهای دوردست برای محققان لهستانی چندان فراهم نبود. لهستانیهایی که بخت دیدار از ایران و سرزمینهای همجوار آن را می‌یافتند افسران ارتش روسیه یا مأموران اداری آن، گریختگان از خدمت در ارتش روسیه و یا مهاجران سیاسی بودند. دو محقق که نخستین پژوهشگران لهستانی در زمینه فرهنگ عامه ایران محسوب می‌شوند، یعنی خودزکو و زابا، هر دو به صورت دیپلمات روسی به خاورمیانه سفر کردند. این دو، از حلقه رمانتیکهای دانشگاه ویلنا که در جوانی به آن تعلق داشتند، دانش وسیع کلاسیک، علاقه به فرهنگ عامه، و حساسیت نسبت به صورتهای گوناگون سنن شفاهی را به ارث برده بودند. زابا به سبب مجموعه‌های اشعار رزمی و متون حماسی کردی، که در کردستان ترکیه جمع کرده بود، شهرت یافت (بعضی از متون او هنوز به صورت مخطوط در بایگانیهای شوروی موجود است)، هر چند در لهستان چندان شناخته نبود. خودزکو نخستین کسی بود که به اهمیت نمایشهای مذهبی (تعزیه)، قصه‌های پهلوانی مردمی و شعرهای رزمی فارسی پی برد.

لهستانیهایی که از دهه هفتاد قرن پیش کار اکتشاف در زیستگاههای اقوام ایرانی- آسیای مرکزی بیشتر و خود ایران کمتر- را آغاز کردند و از خود گزارشهایی درباره فرهنگ مردم این نواحی بر جای نهادند، غالباً مردمی بودند با مشاغل علمی و



## ادبیات

از آغاز توجه لهستانیان به ادبیات فارسی، ترجمه و متون همه فهم که برای خوانندگان با فرهنگ و غیرمتخصص فراهم می‌شد، بیش از نقد و تحلیل متخصصانه ادبی مورد توجه بود. تماس لهستانیها با ادبیات قدیم ایران در ابتدای قرن هفدهم با ترجمه درخشان اوتوینوسکی (Otwinowski) از گلستان سعدی آغاز شد. ترجمه او از نخستین ترجمه‌های اروپایی گلستان است، هرچند ثابت شده است که منبع اصلی او ترجمه ترکی گلستان بوده است نه اصل فارسی آن. ترجمه اوتوینوسکی تا ۱۸۷۹، یعنی چند سال پس از آنکه ترجمه جدید لهستانی کازیمیرسکی که از روی متن فارسی گلستان انجام شده بود در ۱۸۷۶ در پاریس منتشر شد، به چاپ نرسید.

دو موج اصلی توجه به شعر شرقی در لهستان نیز مانند سایر مناطق اروپا بر اثر دو جریان بزرگ ادبی پدید آمد، جریان رمانتیسم که در دهه ۱۸۲۰ آغاز شد و جریان مدرنیسم که آغازش در اوایل این قرن بود. هرچند در دوره نخست دست کم بعضی از شاعران و مترجمان و منتقدانی که به شعر فارسی می‌پرداختند کم و بیش قابلیت این کار را داشتند، دوره دوم، دوره مدرنیسم، پر از آثار متفنانانه‌ای است که توجه چندانی به مطابقت با اصل در آنها دیده نمی‌شود. از طرف دیگر، همه کارهای محققان لهستانی در قرن نوزدهم که از لحاظ تحقیق در ادبیات فارسی اهمیتی دارد، در خارج از لهستان انجام گرفته است. مهمترین نمونه این آثار ترجمه بخشی از اسکندرنامه نظامی به زبان فرانسه از اشیتزناگل (Spitznagel) است که در ۱۸۲۹ در سنت پترزبورگ به چاپ رسید، و تصحیح کازیمیرسکی از دیوان منوچهری که با ترجمه فرانسوی و حواشی و مقدمه همراه بود و در ۱۸۸۷ در پاریس منتشر شد.

در خود لهستان نخستین نوشته‌ها راجع به شعر فارسی مقاله‌های منضم به اولین ترجمه‌های غزل‌های حافظ بود که مستقیماً از فارسی و به دست سکوسکی (Sekowski) در ۱۸۲۰ و ویرنیکسکی (Wiernikoski) در ۱۸۳۱ انجام گرفت، و نیز رساله‌ای از مونیخ (W. Münnich) به نام درباره شعر فارسی که در ۱۸۲۴ به لاتینی و در ۱۸۲۹ به لهستانی منتشر شد. نویسنده اخیر

شامل ۶۰۰ عکس ممتاز با ارزش مردم شناختی بسیار از آن منطقه است، رساله مفرد مفصل ماسالسکی (Wl. Massalski) درباره ترکستان به زبان روسی، توصیف جالب مهندس معدنی به نام بودانویچ (K. Bohdanowicz) از استخراج زمرد در خراسان، و آثار پرووزوسکی، که از لهستان به ترکیه مهاجرت کرد و به سیاحت در کردستان عراق پرداخت.

تا آنجا که من می‌دانم، در دوران میان دو جنگ هیچ گونه تحقیق مردم‌شناسی درباره اقوام ایرانی به دست محققان لهستانی انجام نگرفت، و فقط از دهه شصت به بعد محققان کوششهایی در این زمینه کرده‌اند. هرچند که این کار نه در خود ایران بلکه در مناطق همسایه که مسکن اقوام مختلف ایرانی است، مانند کردستان عراق و بلوچستان پاکستان و افغانستان، انجام شده است. جالب است که هنوز هم، با آنکه این پژوهشها را متخصصانی انجام می‌دهند که در زمینه مردم‌شناسی جدید درس خوانده‌اند، دامنه توجهات ایشان به نحوی ادامه همان تعلقات قرن نوزدهم است، ایشان بیشتر به جنبه‌هایی از فرهنگ مادی، مانند کشاورزی و دامداری و تغذیه، معماری و رسوم سنتی، طب و بهداشت عامیانه، و در حاشیه آن به ساختارها و نهادهای اجتماعی توجه دارند. موضوعی که در تحقیقات متأخر بارها دیده می‌شود نوسازی امکانات جوامع ایلی یا روستایی برای سازگار شدن با نوآوریهای غربی است...

در نیمه دهه هفتاد که سفر از لهستان به افغانستان از طریق شوروی نسبتاً آسان بود و یک برنامه مبادلات فرهنگی میان دو کشور وجود داشت، چند تن از محققان از این فرصت مساعد و کم دوام استفاده کردند. در ۱۹۷۶، هیأتی از بخش مردم‌شناسی دانشگاه پوزنان چند ماه در مرکز و شمال افغانستان اقامت کرد و به تحقیقات گسترده‌ای درباره جنبه‌های مختلف زندگی اجتماعی در این نواحی پرداخت. از این سفر دو کتاب و چند مقاله حاصل شد. گذشته از این، اشیاء فراوانی برای موزه مردم‌شناسی پوزنان خریداری شد، و این موزه امروزه بزرگترین مجموعه اشیاء افغانستان و آسیای میانه را در لهستان دارد. برنامه‌ریزی شده بود که تحقیق در محل در سالهای بعد ادامه یابد، اما در نتیجه کودتای کمونیستی ۱۹۷۸ و وقایع بعدی این برنامه ناگزیر رها شد.



فارسی را با دقت فراوان و قریحه سرشار شعری به شعر سپید ترجمه کرده است. جنگ اشعار فارسی سه جلدی او (۱۹۷۷ تا ۱۹۸۶) شامل آثاری از معروفترین شاعران ایرانی و نیز شاعران گمنامتری است که تاکنون شعری از آنها به زبانهای اروپایی ترجمه نشده است. هر يك از این سه بخش مقدمه‌ای دارد که روی هم يك تاریخ فشرده ادبیات فارسی محسوب می‌شود، به اضافه واژه‌نامه و نکاتی درباره زندگی شاعران. این سه کتاب با مینیاتورهای زیبایی از مجموعه ژارتوریسکی (Czartoryski) در کراکو تزئین شده است. اثر پیشین دولبا در این زمینه منتخبی از اشعار حافظ بود (۱۹۷۳، ۱۹۷۶). چکیده نظری سالها آشنایی نویسنده با متون منظوم فارسی اثر اخیر اوست (۱۹۸۶) که در آن سعی کرده است نظرهای سنتی ایرانیان درباره شعر را بررسی و تدوین کند. اما شاید مهمترین آثار او تحقیقات درباره شاهنامه باشد که بعداً درباره آن بحث خواهیم کرد.

در دوران پس از جنگ اثری که محققان با شور و شوق تمام به تحقیق درباره اش پرداخته‌اند شاهنامه فردوسی است. نخستین تحقیق لهستانیها در این باره کتاب دوجلدی کووالسکی به نام مطالعاتی در شاهنامه (۱۹۵۲ و ۱۹۵۳) است که پس از مرگ نویسنده و احياناً به صورت ناتمام به چاپ رسید. یکی از استادان او تولد که بود که بر این کتاب تأثیر عظیمی داشته است. کووالسکی که بیشتر ترك شناس و عرب شناس محسوب می‌شد به برخی مضامین کلی اسلامی در حماسه‌های ایرانی توجه داشت و ظاهراً از سرچشمه‌های این آثار در ایران پیش از اسلام غافل بود. چند مقاله او که جداگانه چاپ شده مکمل این کتاب است. پس از کووالسکی، ماخالسکی به حماسه فردوسی پرداخت و گذشته از ترجمه قسمتهایی از آن رساله کوتاهی در این باره نوشت که مطلب تازه‌ای در آن نیست و دهها کتابی را که در سراسر جهان در این باره نوشته شده به یاد می‌آورد.

توجه به شاهنامه از زاویه‌ای نامتعارف را نسل بعد آغاز کرد، و آثار ایشان در این باره در مرز میان ادبیات و اسطوره‌شناسی قرار می‌گیرد. نخست متذکر می‌شویم که ایران شناس معروف یوگوسلاووزاد، ماریژان موله (M. Molé) کار خود را در بخش هندشناسی دانشگاه کراکو با نگارش پایان‌نامه‌ای درباره گرشاسپ‌نامه آغاز کرد. موله نماینده شیوه جدیدی در بررسی ادبیات حماسی ایرانی بود که برای محققان لهستانی تازگی داشت. وی که از نظریه‌های دومزیل (Dumézil) متأثر بود کوشید تا داستانهای حماسی ایرانی را از دیدگاه ساختارگرایی و اسطوره‌شناسی بررسی کند. این نوع تعبیر در آثار اخیر اسکلادان کوا (Składankowa, ۱۹۸۱) و کراسنولسکا (۱۹۸۳) کم و بیش به صورت آگاهانه ادامه یافته است. این دو نویسنده

درسهایی با عنوان «مقایسه شاعران لهستانی و ایرانی» در ۱۸۲۳ و «معنای مجازی اشعار فارسی» در ۱۸۲۵ در کراکو داده است. معلوم نیست که متن این درسها باقی مانده است یا نه.

گذشته از سعدی و حافظ، شعرهایی از شعرای بزرگ فارسی زبان مانند مولوی و فردوسی و جامی و ابوسعید و هاتف از طریق زبانهای اروپایی به لهستانی ترجمه شد.

شعرهای عمر خیام، که در محافل مدرنیست محبوبیت بسیار داشت، به دست چندین نفر به لهستانی ترجمه شد، اما نخستین ترجمه‌ای که مستقیماً از زبان فارسی انجام گرفت و از لحاظ دقت زبانی و ارزش هنری مقام والایی داشت ترجمه گاورونسکی (A. Gawronski) بود که متخصص سنسکریت و اهل کراکو بود و نابهنگام مرد. ترجمه او در ۱۹۳۳ چاپ و در ۱۹۶۹ تجدید چاپ شد. در ۱۹۳۴ کووالسکی مقاله‌ای درباره خیام منتشر کرد که به بحث درباره اصالت رباعیات و نیاز به متن انتقادی آن اختصاص داشت. مقاله کووالسکی همچنین شامل اطلاعاتی درباره زندگی و فلسفه شاعر و تحقیقی انتقادی درباره ترجمه شعرهای خیام به لهستانی و زبانهای دیگر بود.

ماخالسکی از اوایل دهه چهل این قرن، نخست در ایران و سپس در لهستان، انتشار ترجمه‌ها و مقالاتی را درباره ادبیات قدیم و معاصر ایران آغاز کرد. دامنه علائق ادبی او وسیع بود و از رودکی تا نادرپور را در بر می‌گرفت. اما بیشتر تحقیقات او درباره نویسندگان مختلف ایرانی حالتی ابتدایی داشت و هدف آن غالباً اطلاع‌دهی و ارزیابی بود تا تحلیل دقیق ادبی. با این حال، آثار او راه را برای تحقیقات جدید ایرانی در لهستان هموار کرد. آثار مهم ماخالسکی عبارتند از رمان تاریخی فارسی (۱۹۵۲) و اثر سه‌جلدی ادبیات ایران معاصر که تنها به شعر می‌پردازد و پدیده‌های ادبی را از زوال دولت قاجار به بعد بررسی می‌کند. توجه نویسنده به این آثار بیشتر از لحاظ انعکاس ایدئولوژیها در آنهاست و به ارزش هنری آنها، که غالباً هم زیاد نیست، چندان توجه ندارد. ارزش آثار ماخالسکی در این است که درباره بسیاری از نویسندگان گمنام و درجه دوم ایرانی آن دوره مطالب قابل توجهی در اختیار می‌نهد.

دولبا (Wi. Duleba) از دانشگاه کراکو منتخبی غنی از شعر



ایرانی به عمل آمد، و یک هندشناس اهل کراکو تمامی گاتهای اوستا را ترجمه کرد. به طور کلی، بیشتر آثاری که در قسمت مربوط به حماسه‌های ایرانی ذکر شد تا حدودی با مطالعات مربوط به ادیان و اساطیر ایران پیش از اسلام رابطه دارد. گذشته از این، آثاری از همان نویسندگان هم هست که نه بر حماسه فردوسی بلکه بر آثار دینی مبتنی است.

مسأله تأثیر ایران بر ادیان باستانی اسلاوی را مورخان مختلف لهستانی بررسی کرده‌اند که تازه‌ترین آنها گیزتور (A. Gieysztor) در اساطیر اسلاوی (۱۹۸۵) است. زبان‌شناسان هم به این موضوع پرداخته‌اند.

درباره اسلام ایرانی به طور مستقل مطلب زیادی در لهستان نوشته نشده است. برخی از آثار را که راجع به جنبه‌های سیاسی آن است در قسمت مربوط به تاریخ و سیاست ذکر کردیم. آثار محققانی چون اسکلادانکوا و جوزف ویچ ژاباک و ماژوسکارا باید جزو آثار مربوط به ادبیات و فرهنگ عامه محسوب کرد.

#### فلسفه

نخستین اثر مفصل درباره فلسفه و علم اسلامی، و ایرانی، کتابی از ناتانسن (Wl. Natanson، ۱۹۳۷) است که بسیاری از پدیده‌های فکری دوران اسلامی را شامل می‌شود. اما این کتاب ترتیب منظمی ندارد و فاقد کتابشناسی است. در دوران پس از جنگ تحقیقات نسبتاً اساسی درباره این سینا به عمل آمد. در ۱۹۵۳ جشن نامه اوزیر نظر زاجاژکوسکی، که نویسنده مقالات بسیاری درباره این سیناست، منتشر شد. در ۱۹۷۴ ترجمه‌ای از دانش نامه این سینا از ب. اسکلادانک از چاپ درآمد که دارای مقدمه‌ای بسیار پر مطلب درباره این فیلسوف و زمان اوست. همچنین ترجمه‌ای از الهیات این سینا را، که معلوم نیست از چه زبانی ترجمه شده است، و نیز اثری دسته‌جمعی درباره او را آکادمی الهیات کاتولیکی لهستان منتشر کرده است. کتاب اول حاوی کتابشناسی آثار لهستانی راجع به این سیناست.

خلاصه، وضع فعلی مطالعات ایرانی در لهستان را می‌توان به صورت زیر بیان کرد: این حوزه با مشکلات مختلفی روبروست

می‌خواهند الگوی ساختاری روایت فردوسی را آشکار کنند، و معتقدند که باید ریشه‌های آن را در دین و اساطیر ایران پیش از اسلام جستجو کرد. دولبا، که تمام شاهنامه را به شعر منثور ترجمه کرده، تعبیر کاملاً متفاوتی از شاهنامه به دست می‌دهد. از ترجمه او هنوز فقط قسمتی به چاپ رسیده است. او گرچه منکر اهمیت اساطیر نیست، تاریخ را در پیدایش حماسه مؤثرتر می‌داند. سبک و زبان فردوسی هم موضوع دیگری است که ایرانشناسان لهستانی به آن پرداخته‌اند...

در مورد ادبیات جدید ایرانی، از شعر و نثر، نمونه‌هایی از آن را اول بار ماخالسکی به خوانندگان لهستانی معرفی کرد. نویسندگان مختلفی به ترجمه و توضیح آثار ادبی متأخر ایرانی پرداخته‌اند که از آن جمله است ماژوسکا که بوف کور هدایت را ترجمه کرده و جوزف ویچ ژاباک که به اتفاق ماژوسکا شعرهایی از فروغ فرخزاد ترجمه کرده است. نسل جوان ایران‌شناسان، دست کم در کراکو، توجه روزافزونی به ادبیات جدید فارسی نشان می‌دهد، و این موضوع از چند پایان نامه فوق لیسانس در این زمینه پیداست. در تحقیقات آنان حرکت به سوی استفاده از روشهای جدید در تحلیل ادبی متون فارسی محسوس است...

#### دین و اساطیر

در قرن نوزدهم اوج گرفتن توجه به ادیان ایرانی آشکارا با نهضت رمانتیک رابطه داشت. عجیب‌ترین و در عین حال گویاترین محصول این دوران تفسیر اوستا از پیتراژوسکی (۱۸۵۸ تا ۱۸۶۲) است. پیتراژوسکی که نظریه قدیمی سَرمتی نژاد بودن لهستانیها را با نظریه جدید پان اسلاویسم ترکیب کرده بود «قوم اوستایی» را نیاکان مستقیم لهستانیهای امروزی دانست و می‌خواست ثابت کند که زبان اوستایی در واقع یک زبان اسلاوی قدیمی است. بنابراین ترجمه او از آن کتاب مقدس، و نیز تعبیر او از دین زردشتی، به کلی با ترجمه‌ها و تعبیرهای دیگران تفاوت دارد.

پیش از آنکه حوزه ایرانشناسی به طور مستقل در لهستان پا بگیرد، هندشناسان بیش از دیگران به ادیان ایرانی توجه داشتند. به این دلیل، برخی مطالعات تطبیقی درباره اعتقادات هندی و

## همسخنی حافظ و مولانا

حمزه علی فرهادیان

در شماره دوم سال نهم نشر دانش نقدی از آقای دکتر مهدی نوریان بر شرح حافظ دکتر حسینعلی هروی چاپ شده بود. یکی از انتقادات وارد و بجایی که ایشان مطرح کرده اند مسئله ارتباط و تأثیر حافظ از مولانا است، که آقای دکتر هروی حکم جزمی و قطعی رانده اند که «مطلقاً رد و نشانی از تأثیر مولانا در حافظ دیده نمی شود» (شرح هروی، ص ۱۷۶). متأسفانه در مقدمه حافظ نامه آقای خرمشاهی هم در این مورد سکوت شده است و از میان آن همه شاعر و ادیب که بر حافظ مؤثر بوده اند - و او احیاناً وام‌دار بعضی از آنهاست - فقط در مورد مولوی کوتاهی شده است. البته آقای خرمشاهی به طور قطع و یقین منکر برداشتها و اخذهای ادبی حافظ از مولوی نشده اند و منصفانه گفته اند که نظر ایشان مبنی بر عدم تأثیر مولانا بر حافظ از سر تحقیق نیست و خود از سه تن از بزرگان ادب و سخن شناس معاصر خواستار تحقیق و تفحص در این زمینه شده اند\*.

گفتنی است که دکتر زرین کوب هم در کتاب از کوچه رندان این مسئله را پیش کشیده اند و نه تنها آن را نفی نکرده اند بلکه شواهدی هم از تعبیرات مولانایی در شعر حافظ عرضه کرده اند و نیز محققان دیگری هم در این زمینه نظر موافق دارند. نگارنده ضمن تأیید نظر آقای نوریان خود در حین مطالعه آثار مولانا و غزلیات حافظ به مواردی برخورد کرده است که شباهت زیادی از جهت مضمون و حتی از لحاظ لفظی با یکدیگر دارند. البته خیلی از این مضامین به حدی قرابت و شباهت لفظی دارند که هرگونه احتمال «توارد» را منتفی می سازد. اما در مورد برخی راه توارد بکلی مسدود نیست و ممکن است در این شباهتها اخذ و برداشتی صورت نگرفته باشد و با مقایسه آنها هم خواننده کمتر به صرافت می افتد. ولی، در هر حال، حداقل فایده توجه به این اشتراکات صوری و لفظی بین اشعار مولانا و حافظ روشن شدن این مسئله است که بسیاری از تعبیر و ترکیباتی که در شعر حافظ آمده است سابقه دیرینه در آثار پیشینیان دارد. ذیلاً برخی از یادداشت‌هایم را که در آن فقط شباهت کلی بعضی از ابیات از جهت مضمون و یا ترکیب و تشبیه خاصی مورد نظر بوده است می آورم و از ذکر اشعاری که حافظ از مولانا تضمین یا استقبال کرده است، صرف نظر می کنم. در مورد آنچه از مولانا نقل شده ارجاع ما به

که اهم آنها از این قرار است: (۱) نبودن مجموعه‌های مهم نسخ خطی در لهستان، و نیز فقدان کتب مرجع به زبان لهستانی؛ (۲) محدودیت دسترسی به کتابخانه‌های خارجی و مطبوعات جدید و اطلاعات کتابشناختی؛ (۳) دشواری مسافرت، چه به شرق و چه به غرب؛ (۴) مشکلات انتشار؛ (۵) تعهد محققان به اینکه به جای پرداختن به تحقیق خود عمده وقت خود را صرف امور آموزشی کنند. با این حال، در این بیست و پنج سال اخیر، وضع به طور مستمر بهتر شده و حرکتی به سمت استقلال مطالعات ایرانی و یکپارچه شدن این مطالعات، و نیز جستجوی راه‌هایی از انزوا و محدودیت دید بسیاری از ایران شناسان لهستانی دیده می شود. چنین به نظر می آید که در وضع فعلی، سطح و اعتبار مطالعات ایرانی در لهستان تنها در صورتی بالا خواهد رفت که در بررسی مواد موجود، گستردگی جای خود را به عمق بسپارد، و این امر با آمادگی و روش شناسی و تفکر خلاق و مستقل توأم باشد.

